



به کوشش فاطمه زردشتی نی‌ریزی

ژپن قند پارسه

پارسی بگویم و بنویسیم

بیان = (از ریشه پیام) گفتار، گفتن، باز گو
بی اثر = ناکارا، ناکارآمد، بی بازده، بیهوده
بی احساس = سنگدل
بی استعداد = ناشایست، ناتوان
بی اصل و نسب = بی بنه، بی نژاد، بی خانواده، بی ریشه، بد تبار، بی منش، ناجوانمرد
بی اعتمادی = ناباوری

کافه پارسی

چقدر ول معطلیم

سروش صحت

راننده تاکسی روی درهای ماشین روکش پلاستیکی شفاف کشیده بود و زیر پلاستیک‌ها چند عکس و چند بیت شعر گذاشته بود. سال‌ها بود که از این روکش‌های پلاستیکی شفاف ندیده بودم. برایم جالب شد و به عکس‌ها با دقت نگاه کردم.

عکس از دو کودک خردسال که احتمالاً بچه‌های راننده بودند که حالا بزرگ شده‌اند.
عکس از جوانی راننده که کنار برج آزادی ایستاده بود و لبخند می‌زد و عکسی که تلسکوپ «جیمزوب» از فضا گرفته بود.

از دیدن این آخری تعجب کردم. از راننده پرسیدم: «ببخشید این عکس رو برای چی گذاشتید اینجا؟» راننده گفت:

«برای اینکه هر وقت دلخورم، هر وقت عجله دارم، هر وقت از زمین و زمان خسته‌ام، هر وقت عصبانی می‌شم، هر وقت دل‌تنگ می‌شم، هر وقت دلم می‌گیره، به این عکس نگاه کنم و یادم بیاد که چقدر چقدر چقدر دنیا بزرگه و ما چقدر ول معطلیم.»

با خودم فکر کردم منم باید این عکس رو به دیوار اتاقم بزنم، اما اگر این عکس به دیوار اتاقم باشد، چطور می‌تونم کار کنم؟»

دیدم راننده بغل عکس تلسکوپ فضایی این بیت را نوشته که: «راه بادیه رفتن به از نشستن باطل

که گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم»

یک فنجان شعر

خود شراب کهنه‌ای

محسن جلویی



تو دلشین تراز
صدای پای قطره‌های روی شیشه‌ای...
رها تراز
ترانه‌های عاشقانه‌ی رهی...
هوا تراز هوا...
و خوب تر
و خوب تر از طلوع صبح بعد بارشی...
تو انتهای فعل بودی
به وقت بی کسی...
و ماه پشت ابرصه‌ای
برای عاشقی...
سپیدتر زهر سپیده‌دم
سکوت دل‌رای شب
...
خود شراب کهنه‌ای...



ویژه طنز نی‌ریزان فارس

شهرت

لنگ‌لنگان می‌روم من باخر خود شاد شاد
می‌زنم حرف حق را، هر چه بادا، هر چه باد
سال هشتم / شماره: ۴۰۵
قیمت: ۵۰۰۰

ماجراهای تبعه موحاز



ارباب اربابان در مسکن ولایتی

دانشان از تعجب باز بماند، آنها در مقابلشان چندین زمین شالوده زده را نظاره می‌کردند که فقط در مدت دو ساعت و نیم کنده‌کاری شده بود.
اربابان جلو آمد و رو ب من گفت: تو خودت تنها همه اینجارا کنده‌کاری نکردی؟ نفس زنان گفته کردم: بله دیگر. اینجا همه با همین سرعت کار می‌کنند. اگر پروژه را ب ارباب برگردانی، ظرف همان دو ماه تمام می‌شود. قولت می‌دهم دو ماه دیگر می‌توانی ب اینجایی و سکونت گزینی.
از ابرو بالا انداختن‌های ارباب حیدر فهمیدم حرف بدی زده‌ام. اما اربابان که از کار من خوشش آمد، تشویق نکرد و پروژه را ب ارباب برگرداند.
رو ب ارباب حیدر گفته کردم: یک بار دیگر اعتماد من را ب دست آوردی؛ ببینم تا دو ماه دیگر چکار می‌کنی.
آخر سر هم رو ب من کرد و گفت: حیف ولسوالی نی‌ریز این همه کارخانه و محل کار که برای اتباع غیر موحاز، ولسوالی ممنوعه شده است.
پیش خودم گفته کردم: راست می‌گوید؛ حیف...

ماه‌ها بود که از اربابم خبری نبود و مرا برای کار نمی‌برد. من هم با کنده‌کاری‌های متفرقه برای زولیکها و نظیر نجیب نان فراهم می‌کردم.
آن روز یک مرتبه گوشی تلفیونم زنگ بخورد و اسم ارباب حیدر را روی آن نظاره کردم.
با دستپاچگی حیواب دادم. ارباب حیدر که انگار از من دستپاچه‌تر بود، از آن ور خط داد بزد: نجیب! کوجا هستی؟ آب دست است زمین بگودارو ب کارگاه بیا.
گفته کردم: ارباب حیدر! آب دستم نیست؛ کولنگ دستم است، دارم کنده‌کاری می‌کنم.
گفته کرد: زود باش، کولنگت را هم بیاور. باید تا یک ساعت دیگر در کارگاه مشغول کنده‌کاری باشی. آخر دارد بازرس سرزده می‌آید. کارگرا هم ب خاطر طلبشان سر کار نیامده‌اند.
تا حالا فکر نمی‌کردم که ارباب من نیز یک ارباب دیگر داشته باشد. ب سرعت روی دوچرخه پریدم و ب سمت پروژه (پروژه) ارباب روان شدم.
همین که مشغول کنده‌کاری در موحوطه مسکن ولایتی (ملی) ولسوالی نی‌ریز شدم، موتر (ماشین)‌های اربابان ارباب از راه رسیده

ماجراهای من و بی بی



اقد ادا اطوال در نیار!

هنوز چیزی نگفته بودم که بی بی نقشش باز شد...
-وا، چشمه بچه؟ بی‌بگیر اقدادا اطوال در نیار!
- نیخوام، ای نیشه بازی روش نصب کنی.
- پوشو بی بر نامه‌ی نیگا کن.
- گوشی ماخام.
- پوشو یا گلابی بازی کن!!!
- میه گلاب همسن و سال منه؟ گوشی ماخام!
- زنگ بزمن فری بیا اینجا باهم بازی کنین؟
- نوج... گوشی ماخا...
- ای خدا بزنه تو سزت که گوشی نخعی بچه... خو گوشی منه بده!
- نگاهی انداختم به بی بی...
- بی بی و لش کنین، الان که به هیچ صراطی مستقیم نیس، بذارین یکی دو ساعت گوشی دبیش باشه. چی میشه مگه؟
- عههههه! بطوریه؟
- بله بی بی جون، چیزی نمیشه که...
- نیه آگه ابطوره یه گوشیته بده دس من بینم!
- چا...
- میگم گوشیته بده دس مننن!
- ولی آخه بی بی؟؟؟
- من گوشی ماخا...
گلابتون

عمو که رفت بی بی گفت:
- فقط کار که درن بی بی و ماخان، یکی نیس بگه میخی با زنت بیبری شیراز، خو بچتم بیر، میه من بچه نیگه دار شما هستم؟
- حالا عیب نداره بی بی، چیزی نشده که. ندیدین مگه؟ عمو گفت احتمالاً تا آخر شب برمی‌گردیم...
بی بی کنترل را داد دستم و رو به کامی که از در و دیوار بالا می‌رفت گفت:
- بچه بی بی بشین تا ای گلابی برت بی برنامه‌ی کودکی بزهر...
- من گوشی ماخا...
- گوشی؟ گوشی کجا بوده؟
- گوشی ماخا...
بی بی نگاهش آمد سمت من...
- گلابی گوشیته بده دشت...
- وا! چرامن بدم بی بی؟
- نیه عمت بده؟ بری چه بری بی ذره‌ی گوشی ابطو ندیدید بازی در می‌بازی دختر؟ بده دشت...
- چشمه گوشیته بده دس من...
- بی بی، بی‌بگیر کامی...
- من گوشی گلابه نیخوام، خیلی قراضه و درب و داغونه!

شاعری پشت میز کافه

سرنی در نینوامی ماند اگر زینب نبود



قادر طهماسبی
زاده ۹ شهریور ۱۳۳۱، شاعر و نویسنده اهل میانه.
در زمان جنگ ایران و عراق به صورت داوطلبانه حضور داشت.
ابتدا به شغل عکاسی مشغول بود. سپس عکاسی را کنار گذاشت و در مراکز چون کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، هنرستان هنرهای زیبا، امور تربیتی آموزش و پرورش، ستاد تبلیغات جنگ، انجمن‌های ادبی، بنیاد شهید، ارشاد اسلامی، جهاد سازندگی، جهاد دانشگاهی و دانشگاه در دوره‌های مختلف فعالیت کرد.
سپس به عضویت هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان در آمد اما به جهت پرداختن به پیشه شاعری و فعالیت‌های اجتماعی انصراف داد. با این حال در دوره‌های مختلفی به تدریس در دانشگاه پرداخت. پس از آن به تهران هجرت کرد و در دانشگاه تهران مشغول شد. همچنین به عنوان کارشناس شعر در حوزه هنری و بنیاد شهید به فعالیت پرداخت.
اشعار قادر طهماسبی بیشتر در مضامین مذهبی، انقلابی و عارفانه سروده شده‌اند. عشق بی‌غروب، روزی به رنگ خون، شکوفه‌های فریاد، پری ستاره‌ها، پری شدگان و... از آثار اوست.
سرنی در نینوامی ماند اگر زینب نبود
کر بلادر کر بلایم ماند اگر زینب نبود
چهره سرخ حقیقت بعد از آن توفان رنگ
پشت ابری از ریامی ماند اگر زینب نبود
چشمه فریاد مظلومیت لب تشنگان
در کویر تفته جامی ماند اگر زینب نبود
زخمی ز خمی ترین فریاد در جنگ سکوت
از طراز نغمه و امی ماند اگر زینب نبود
در طلوع داغ اصغر استخوان اشک سرخ
در گلوئی چشم‌های ماند اگر زینب نبود
ذوالجناح داد خواهی بی سوار و بی لگام
در بیابان‌ها راهی ماند اگر زینب نبود
در عبور بستر تاریخ، سیل انقلاب
پشت کوه فتنه جامی ماند اگر زینب نبود

آن شب که دفن کرد علی بی صدا تورا
خون گریه کرد چشم خدا در عزا تورا
در گوش چاه، گوهر نجوانمی شکست
ای آشیان درد، علی داشت تا تورا
ای مادر پدر، غمش از دست برده بود
همراه خود نداشت اگر مصطفی (س) تورا
زین درد سوختیم که ای زهره‌ی منبر
کنمان کند به خلوت شب، مرضی تورا
ناموس دردهای علی بودی و چو اشک
پیدا نخواست غیرت شیر خدا تورا
دفن شبانه‌ی تو که با خواهش تو بود
فریاد روشنی است ز چندین جفا تورا
تا کفر غاصبان خلافت علم شود
راهی نبود بهتر از این، مر حبا تورا!